

تأثیر افکار ایرانی در طریقه گنوسی

۱ - گنوسی چیست ؟

گنوسیس - در یونانی Gnosis بمعنی معرفت (۱) است و اصطلاحاً بمعنی معرفت مثبت یا حکمت باطنی آمده و در فارسی میتوانیم آنرا به «معرفت» و «شناخت» تعبیر کنیم .
گنوستیکس - در یونانی Gnostikos (در زبانهای فرانسوی و انگلیسی Gnostique و Gnostic) بمعنی ذیل آمده ، بمعرفت ، زیرک ، بافرست ، کسی که مدعی است که دارای معرفتی عمیق است . در فارسی میتوانیم آنرا به « اهل شناخت » و « خداوند معرفت » (۲) ترجمه کنیم .
گنوستی سبزم - در زبانهای اروپایی gnosticism, gnosticisme بمعنی روشی که مبتنی بر فرا گرفتن گنوسیس است آمده . بعضی بمناسبت اینکه agnostisme مترادف « لا ادریه » است ، gnosticisme را به « ادریه » تعبیر کرده اند . شاید بهتر باشد که گنوستی سبزم را به « طریقه گنوسی » یا « طریقت معرفت » بنامیم (۳) .

۲ - حکمت گنوسی

فلسفه ایست که پیروان آن مدعی بودند که معرفت عالی بطبیعت وصفات آلهی دارند . این طریقه شامل فلسفه نو افلاطونی و معتقدات شرقی از جمله آیین یهود است و در قرون بلافاصله قبل و بعد از عصر مسیح رواج داشته است ، ویس از ظهور مسیحیت بدان دین مربوط شد ، ولی هم آباء کنیسه وهم روحانیان یهود آنرا ارتداد شمردند . حکمت گنوسی بعد از قرن یازدهم تا قرن یازدهم باردیگر متداول و فلسفه فرقه های مرتد اشتراکی شد . بقول هیپولیتوس (Hippolytus) (۴) عنوان گنوستیک توسط ناسنی ها (Nasseenes) (۵) بکار رفته است ، و میتوان استنباط کرد که این کلمه اساساً در آغاز مفهوم وسیعی را که بعدها یافته نداشته است .

گنوسیس در اول نظریه دینی آشفته ای بود ، و کسانی که بدان عنایت میکردند در صدد نبودند که خود را تحت عنوان مشترکی قرار دهند ، اما فتح احتمالی مسیحیت موجب شد که هویت اصلی این طریقه و معتقدات مختلف آن روشن شود و در نتیجه همه پیروان آن تحت عنوان عمومی « گنوستی سبزم » گرد هم آیند .

بنابر آنچه گفته شد در بحث از طریقه گنوسی ، ما با طرحی معین از افکار سروکار نداریم ، بلکه با نهضتی چند جانبه که مرتباً در تقییر است ، مواجه هستیم . گنوسی از عده ای عقاید مختلف ترکیب شده و مسایل پیچیده و معضلی را دید آورده است . منابع اصلی عقاید گنوسی را باید در مصر ، بابل و ایران جستجو کرد ، ولی ادیان ملل دیگر نیز در آن تأثیر داشته است (۶) .

۱ - رك . نیکلسن . فهرست لغات مثنوی دفتر دوم و سوم ؛ تقی زاده . مانی ص ۴۹ . ۲ - رك . میدی . کشف الاسرار جلد اول ص ۲۷ . ۳ - تقی زاده . مانی . ص ۹ . Refut. v.6 - ۴

۵ - یکی از فرق گنوسی . Encyclopaedia of Religions and Ethics - ۶ .
باهتمام هستینگر ج ۶ ، ۱۹۲۷ ، مقاله Gnosticism بقلم E.F.Scott

برخی از معتقدان این طریقه از پیروان فلسفه افلاطون بودند و تغییر مسلک دادند. آنان در عین حال محقق و کنجکاو بودند و میخواستند بعضی از معتقدات مسیحیان را در فلسفه خود وارد کنند، و گروهی دیگر مسیحیانی بودند که تمایل داشتند بسیاری از تخیلات و آراء شرق قدیم را حفظ کنند.

بسیاری از آباء کنیسه بجدال با آنان برخاستند و بدین وسیله خود بیشتر موجب اشتها ایشان گردیدند.

آقای تقی زاده نوشته‌اند (۱) :

«مذاهب و طریقه‌های گنوسی تلفیق و تألیفی بود از عقاید مذهبی و فلسفی مشرقی ممالک بین ایران و یونان، یعنی بابل و همدان، بین‌النهرین و سوریه و فلسطین و مصر که تحت تأثیر هلنیزم (Héllénisme) یعنی فلسفه یونانی بعد از اسکندر و بیشتر فلسفه اشراقی از یک طرف، و الهیات ایران و بابل از طرف دیگر بوجود آمده و مزوج شده و ترکیب یافته و یک نهضت و طریقه عرفانی منتشر شد در آسیای غربی شده بود که اگرچه مبدأ آن بقرون آخری قبل از مسیح می‌رسد ولی تشکیل کامل و وسعت و انتشار و انشعاب و معروفیت آن پس از مزج به عیسویت بعمل آمد. شهرت و اهمیت آن از اوایل قرن دوم مسیحی شروع شد و تا اواخر قرن سوم نفوذ و استیلای زیاد در همان ممالک سوریه و فلسطین و بین‌النهرین و تا حدی در مصر و ممالک روم شرقی داشت. دین مانی که بزرگترین و نامی‌ترین و قوی‌ترین طریقه‌های پیشامروید گنوسی بود باقی طریقه‌ها را که در واقع فرق مبتدعه نصرانیت بودند تحت الشعاع انداخت.»

۳ - فرق گنوسی

طریقه گنوسی در حدود هفتاد فرقه مختلف را شامل است، ولی معمولاً آنها را به پنج فرقه تقسیم میکنند :

- ۱ - فرقه فلسطینی - که یکی از رؤسای آنان سیمون مشعبد (Simon Magicien) نام داشت، و او مقتبساتی از انجیل را با آثار شرک درهم آمیخته بود.
- ۲ - فرقه آشوری - که بیشتر به آیین زرتشت نزدیک شده بود.
- ۳ - فرقه مصری - شامل طریقه بازیلیدس (Basilides) که در قرن دوم در انطاکیه ظهور کرد، و طریقه والتین (Valentin) که در وسط قرن دوم مسیحی بشر تعالیم خود پرداخت.
- ۴ - فرقه متشسته (۲) - این فرقه از افلاطونیان جدید (۳) و انتقاپیان (۴) بود که کاریکرات اشتراکی (Carpocrate) در میان ایشان بتعلیم پرداخت (قرن دوم مسیحی).
- ۵ - فرقه آسیایی - که مرقیون (Marcion) و پیروان او - مرقیونیان (۵) - پیش از دیگر فرق، بیعت در متون انجیلی پرداخته‌اند.

علاوه برین فرق عمده، میتوان از فرقه‌های ذیل نام برد: ماندائی که هنوز وجود دارد، و طریقه‌های قدیم آن عبارتند از: اوفیت‌های مارپرست (Ophites) و ناسی‌ها (Nasséens) و یراتی‌ها (Pratae) و شیشی‌ها (Sethians) و فائینی‌ها (Cainites) و ارخونتیکیها (Archontics) و سوری‌ها (Severians) و باربلو گنوستیکها (Barbelo-agnostics) و ژوستینی‌ها (Justinians)

۱- مانی . ص ۲۴-۲۴ . ۲ - Néo-platoniciens . ۳ - Sporadique, disséminé . ۴ - Eclectiques .
 • - Marcionistes .

و نیکولائی‌ها (Nicolaitans) و دوستی‌ها (Docetae) از یک طرف که بسیار قدیمند، و تقریباً همه آنها تحت اسم عام اوفیت جمع میشوند و انتساب بمؤسسی ندارند.

و از طرف دیگر پیروان الکسای (Elekesaites) که یکی از معروفترین و وسیع‌ترین مذاهب گنوسی بوده و در حدود ۱۰۰ مسیحی ظاهراً در ماوراء اردن ظهور کرده و اساساً یک فرقه یهودی بوده که میخواست دین یهود را احیاء و تجدید کند، و آن خود شعب متعدد داشته؛ و همچنین پیروان دوسیتوس (Dositheans) از حدود قرن اول مسیحی و مناندر (Menander) و سرینتوس (Cerinthus) و ساترنیلوس (Saturnilos) شاگرد مناندر.

در قرون بعد فرقه‌های مسیحی گنوسی با طریقه‌هایی مشبع از عقاید مانوی ظهور کردند و در عالم مسیحی انتشار یافتند، مانند: پریشیلیانیست‌ها (Priscillianists) در اسپانی از اواخر قرن چهارم مسیحی، و پاولی‌سین‌ها (Paulicians) در ارمنستان در قرن هفتم مسیحی و بوگومیل‌ها (Bogomils) در بلغارستان در قرن دهم و یازدهم مسیحی، و پاتارین‌ها (Patarines) در قرن دوازدهم مسیحی در بوسنه (Bosnie) و ایتالی، و کاتارها (Cathares) که بقول معروف ۷۲ فرقه بودند در حوالی میلان (Milan)، و آلبیترنسی‌ها (Albigensians) در جنوب فرانسه در قرن ۱۱ و ۱۲ تا قرن ۱۵، که تاریخ بدعت و فتنه این مذاهب مسیحی نیمه مانوی خود داستان بسیار مفصلی است، و درین اواخر استون رونسیمان (Steven Runciman) از دارالفنون کمبریج کتاب مفیدی تحت عنوان «مانویت قرون وسطی» راجع بهمین فرق مسیحی نیمه مانوی در بیش از دویست صفحه نوشته است (۱).

۴ - معتقدات گنوسی

اساس گنوسی مبنی بر مکاشفه و اشراق و معرفت اشراقی بود، و فلسفه‌ای در باب وجود داشت که تنویت جزء عمده و بنیان آن بشمار میرفت. در فلسفه گنوسی هفت قوه خالقه که ظاهراً منشأ آن عقاید بابلی راجع بتأثیر سبعة سیاره است، وجود داشت؛ و فلاح از طریق معرفت و ریاضت و سرکوبی غرایز حسی و جنسی و تمکات میسر بود (۲).

جهانی که ما در آن زیست میکنیم از خدایی «لایوسف» بشکل زهش نشأت یافته است. خدا نخست بآفرینش روانهای یک از هر قسم آغاز کرده است. پس از زهش نوبت اتحاد میرسد و آن بمنزله سقوط است که طبق عقیده بعض گنوسی‌ان با بدن زنان آغاز شده است.

چون ماده اساس شراست پس هر جسمی بداست و فاسد است؛ بنابراین حیات، نسل، ازدواج و تمک اشیا مادی مطلقاً باطل است.

پیروان گنوسی برای رهایی از اشکالات عملی عقاید خود تغییر فکر داده و گفته اند صحیح است که گوشت و ماده بد است، اما فقط در ذهن باید آنها را تخطئه و تحقیر کرد، اما در عمل نباید تسلیم آنها شد.

چنانکه ما کسیر مینویسد؛ تبیین کامل دستگاه فکری گنوسی بسیار دشوار است، زیرا آنچه در آن باره بجا مانده است مطالبی پراکنده است که ارتباط منظمی ندارند و غالباً با اخبار افسونوی و ابهام آمیز آمیخته اند (۳).

۱ - تقی‌زاده، مانی ص ۳۶-۳۴ . ۲ - ایضا ص ۳۴ .

از این گذشته همین مطالب را آکنده بطور عمده از نوشته‌های آبا، کتیبه و مأموران تفتیش عقاید قرون وسطی که برای محکوم ساختن و تکفیر کردن گنوسیان بنقل سخنان آنان میبرداختند، بدست آمده است (۱).

بعضی مؤلفان (۲) برای گردآوری و تنظیم مطالب دریشان موجود که ماکس بیبر بصورت شرحی جامع الاطراف درآورده است، کوشیده‌اند.

از این مطالب برمیاید که حکمت گنوسی معجونی از معتقدات نوافلاطونی و شرفی درباره اخلاق و کاینات بود و در عین حال با بین یهودی و مسیحی ارتباط و جنبه دینی داشت، ولی چون با اصول جزمی و شرایع و قوانین مبارزه میکرد، از دین کلیسا باز شناخته میشد. گنوستی سیزم ادیانی را که بصورت دستگاه و سازمان دنیوی قهاری درآمده بودند مایه انحطاط میشمرد.

دستگاه فکری گنوسی کمابیش ثنوی بود. باور داشت که ماده و روح از روز الست با هم مقارنه داشته‌اند و شر نیز مانند خیر نیرویی اصیل و قدیم است.

شر همواره بصورت امری منفعل یا نیرویی فعال موجود بوده و باخیر جنگیده است. هدف اخلاقی حکمت گنوسی کوششی است برای جواب بدین سؤال، شر از کجا سرچشمه میگردد؟ مسأله منشأ عالم نیز وابسته بدین امر بود، از این رو گنوستی سیزم هم به اخلاق فردی و جمعی و هم به مباحث جهان‌شناسی نظر داشت.

گنوستی سیزم نظریه‌ای است درباره حیات درونی انسان، منشأ شر و جدال آن باخیر در جهان و در میان بشر، و همچنین آن نیروی قدیم که مردم آنرا «خدا» نامیده‌اند.

از لحاظ حکمت گنوسی خدا نیرویی قدیم است که آدم کادمون (Adam Kadmon) یعنی انسان قدیم یا پدر، نیز خوانده میشود. خدا در جریان فعالیت خود جهان را از روشنایی، نیکی و محبت بهره‌مند میسازد. اما این فیوض ربانی هرچه از کانون خود دور شوند به ضعف و سستی گرایند و در هر مرحله‌ای از مراحل وجود بهره‌ای از نیروی نخستین خود را ازدست میدهند. این مراحل ایون (Aeon) نام دارند. ایون‌های زیرین از جنس خاک و ظلمت و ماده هستند، با این وصف نیروی خلاق را که از مبدأ اولی بودیعه گرفته اند همچنان در خود دارند. دنیای محسوس مادی مخلوق این ایون‌های فرودین است. این ایون‌ها که همیشه وجود داشته‌اند آرخونت (Archontes) خوانده میشود.

بروایتی یک ایون پست بنام دمبور کوس (Demiurgus یعنی خالق) دنیا را آفرید. پس نتیجه میشود که خدا خالق عالم نیست بلکه عالم معلول فیوض ضعیف و نازل اوست. بنابراین، این دنیا آمیخته‌ایست از نور و ظلمت یاخیر و شر که دائماً در ستیزه‌اند. قوانین و نوامیس و اصول از آرخونت یا دمبور کوس نشأت یافته‌اند و هدف آنها این است که انسان را از شر و رنگهای مادی و ظلمت منزّه و مبرا سازند.

۱ - ibid. pp. 18-19.

۲ - e. g. J. Matter, Histoire critique du gnosticisme ;

G. R. S. Mead, Fragments of a Faith Forgotten ;

Th. Mansel, The Gnostic Heresies ;

W. Schalz, Dokumente der Gnosis ;

F. Legge, Forerunners and Rivals of Christianity .

ارواح بشری سه دسته اند: دسته‌ای از ارواح از نور بیش از ظلمت بهره برده‌اند، و آنان بنوماتیکوس (Pneumatikos) یا «ربانی» خوانده میشوند. دسته‌ای از خیر و شر بنسبت مساوی برخوردارند و پسی کوس (Psykos) یا «روحانی» نام دارند. دسته سوم از نور کم نصیب و اسیر ظلمتند، نام این دسته هلیکوس (Hylicos) یا «مادی» است.

ارواح ربانی از همه قیود و قوانین و اصول فارغند. ارواح روحانی مشمول قوانینند و بمدد آنها خود را بقامی برتر میرسانند. ارواح مادی باقانون و عوالم والاثر خصومت دارند و از اینرو اسیر غرایز پست میباشند.

خدای یهود «یهوه یا یهوه» - یکی از ایون‌های فرودین، یادیمور گوس بود. قوم او ارواح روحانی داشتند و ناگزیر بودند که با رعایت شریعت خود را ظاهر سازند و از آرایش‌های مادی برهانند.

شوقی که بشر به فلاح خود دارد حاکی از جهدی است برای ارتقاء از مقام روحانی به پایه ربانی و طرد عوامل مادی و اتحاد بانور نخستین. وسیله حصول این مقصود «گنوسیس» یا «معرفت» یعنی شناسایی و دریافت وحدت عالمیان بانور نخستین یا «پدر» و ریاضت و طرد عوامل حسی و تبری از مال و منال و قهر و بیداد است.

عیسی از ارواح روحانی و پسر خدا یا پسر انسان - فرزند آدم کادمون یا «پدر» - بود. وی بدین جهان آمد تا فلاح بشر را کامل سازد. او یگانگی خود را با «پدر» دریافت، از نور و نیکی سرشار بود، و همه کسانی را که از اصول جزمی و شریعت و قیود خارجی سر بر آوردند و به مقام ارواح روحانی رسیدند، سبکبار و آزاد ساخت (۱).

۵ - تأثیر افکار ایرانی در طریقه گنوسی

ما کس پیر تأیید میکند که تنویت اخلاقی گنوسیان نمودار بدبینی است که بر اثر حوادث - سیاسی و اجتماعی و فردی در آسیای غربی باستان پدید آمده بود. آسیای غربی از جهود بسیار قدیم شاهد جنگها و فتوحات و تضادات تباهی آور امپراتوری‌ها بود. قدرت و وحشیانه صدها سال با استبداد حکومت میکرد. از اینها مهمتر غلبه امپراتوری روم در نظر مردم مشرق زمین - که بدان کشور خوشبین نبودند - خلاف نظام اخلاقی عالم شمرده میشد. و طغیان‌های گوناگون و خواجهگان و توانگران و تهیدستان با خیر و خوشبینی سازش نداشت.

تاریخ ایران سراسر نمودار این ستیزه و بدبینی است. در دوره‌های اولیه مردم باور داشتند که اهورا مزدا یا خدا و موجودات ملکوتی قدرتی دارند که سرانجام بشر غالب می‌آید. در مقابل اهورا مزدا، اهریمن قرار داشت. وی نیرویی بود که پیروزی خیر را بخطر می‌انداخت، اما هنوز مردم خوشبین و به انهدام نهایی اهریمن دلخوش بودند. رفته رفته آزمایش‌های زندگانی نشان داد که شر نیز مانند خیر قدرتی حاکم است و جاودانه باخیر می‌جنگد و ملل و طبقات را بجان یکدیگر می‌اندازد، و شکست آن محتمل بنظر نمیرسد.

پس باید مردم از امور دنیوی روی برتابند و در انکار حیات و ریاضت پناهمگاهی بیابند. تنویت و بدبینی مانویان و گنوسیان در نخستین قدم چیزی جز آثار بدبینی تاریخ آسیای غربی که

دربازپسین قرون امیراطوری روم دچار بحرانی خوف شده بود ، نبود .

چنانکه دیده‌ایم در نظر گنوسیان اولی نور و خیر و قدرت الهی نیروی قدیم بشمار میرفت، و حال آنکه ظلمت و شر و ماده چیزی پست و عارضی محسوب میشد . اما نظر گنوسیان دوره‌های بعد چنین نبود . مانی ایرانی که به ازلی و ابدی بودن مبارزه دو نیروی قهار خیر و شر اعتقاد داشت در اینان تأثیر کرده بود (۱) .

کارل ه . کرلینگک در مقاله‌ای تحت عنوان « نفوذ دین ایرانی در نخله ترکیبی افریقی در مشرق زمین » (۲) چنین مینویسد :

یکی از وجوهی که تماس شرق و غرب را نشان میدهد تماس نخله ترکیبی (Syncretism) یونان با افکار ایرانی است . نخله ترکیبی عرصه تحقیق جدیدی است . از آن جهت جدید است که اولاً مأخذ لازم در مورد عقاید ترکیبی از سال ۱۹۰۰ م . مورد قبول واقع شده است ، ثانیاً پیش از تألیف بوسه (Bousset) در باب متون (Hauptprobleme der Gnosis, 1907) . افتتاح مسأله غامض نخله ترکیبی را بشکل تعریفی صحیح از گنوستیسیزم - تعریفی که مقصود از آن شناختن استقلال نخله مزبور از مسیحیت و تشخیص عناصر شرقی آن باشد - فاقد بودیم .

بسیب تحقیق دقیقی که در اروپا و امریکا درباره اسناد و مأخذ بعمل آمده ، لاقلاً يك شکل از عقاید ترکیبی - یعنی مانویت - اکنون عموماً شناخته شده است که خاصه غالب آن ایرانی است . نتیجه‌ای که از تحقیقات مربوط بمانویت بدست آمده ، این مسأله را ایجاد کرده است که نفوذ افکار ایرانی در دستگاه گنوسی قدیم تا چه حد بوده است .

بنظر میرسد که ایران به نخله گنوسی در تعیین وجهه عمده فلسفی آن یاری کرده باشد . در عقاید نخله‌های ترکیبی غالباً نمونه‌ای از دوگانگی (ثنویت) بسیار قوی که با ریاضت شاقه یا با افسار گسیختگی و هرزگی شدید همراه است آشکار میباشد . خاصه این ثنویت آنست که بین آنچه که از نظر اخلاقی غیر وجدانی است با آنچه که ذاتاً و ماده پست و پلید است تمیز میکند . لازم نیست گفته شود که این شکل ثنویت ابداً اساس سامی (Semitic) ندارد ، و شرح کامل آن نه در تضادی که یونانیان بین عالم مثل و مظاهر مادی آنها قایل شده‌اند دیده میشود ، و نه در تضاد و تقابل افکار زرتشتی در مورد خیر اخلاقی و شر . بیشتر بنظر میرسد که ثنویت مورد بحث معرف ترکیبی است از هر دو ، که بسبب تلاقی دنیروی مقتدر تمدن یونانی و اندیشه افریقی (۳) از یکسو و آیین ایرانی از سوی دیگر پدید آمده است . این ترکیب بیشتر محتمل است که در نواحی سوریه و بین‌النهرین صورت گرفته باشد ، چه این نواحی مرکز کنونی این دو گونه ثنویت و تنها موضعی بود که بعد کفایت قدرت داشت که در کلیسای ارتدکس مسیحی بوسیله تغییر شکل کلیسای سریانی قدیم به جامعه مرتاض بن کیاما (Bne Kyama) که برکیت (Burkitt) توجه دانشمندان را بدان جلب کرده است ، نفوذ کند .

مسأله دیگر که در آن دخالت ایران کاملاً مشخص نیست ، بینش مربوط بمنشأ آسمانی و سر نوشت

۱ - Ibid. pp. 24-27.

۲ - Carl H. Kraeling, The Influence of Iranian Religion upon Hellenistic syncretism in the Orient, in "Pavry" p. 224.

۳ - نویسنده دو کلمه Greek و Hellenistic را بکار برده است و ما برای امتیاز آن دو را به یونانی و افریقی (افریق معرب « گرك » و در کتب اسلامی مستعمل است) ترجمه کرده ایم .

روان است. این بینش نه تنها نزد گنوسیان و فرق مشابه آن مانند اسنی ها (Essenes) (۱) دیده میشود بلکه در دین یهود در قرنهای متأخر پیش از میلاد و همچنین دین مسیح جایی برای خود باز کرده بود، و علاوه بر این در سرزمینهای یونان نیز راه یافت، و نخستین جلوه‌های آن بنظر میرسد که با دخول آثار با کوسی (Bacchic) و ارفاوسی (Orphic) در آزمایشهای دینی تصادف کرده باشد.

چنین تصور میشود که در نعلهٔ ترکیبی، افکار ایرانی در باب خواب روان و بیدار شدن وی توسط فرستادهٔ خدا و انتقال سلامت آمیز آن بخاک آسمانی صریحاً تأثیر کرده باشد. شاید درین مورد ما بایک بینش کاملاً ایرانی مواجه باشیم که به نعلهٔ ترکیبی رسیده است، و شاید نیز با بینشی که اساساً متعلق به آسیای مقدم باشد.

گنوسیان در تشریح جهان یزدانی و کیتی اهریمنی اغلب صور و افکار ایرانی را بکار میبرند. در اسناد قبطی گنوسی، ما همان Parthénos touphôtós را می بینیم که در مانویت نیز اهمیتی دارد، و ما مانند کومن (Cumont) میتوانیم آنرا بمنزلهٔ جلومای از الهه اناهیتا (ناهید) بدانیم. در آیین گنوسی، ما رسولی بنام زر کترا ملشیدسک (Zorokothora-Melchisedek) می یابیم که بدون شك صورتی است که در آن زرتشت (Zarathushtra) و سالم (Salem) فسیس با هم خلط شده اند و نظایر آن در حلقه‌های نعلهٔ ترکیبی دیده میشود. ملیتو (Melito) از مردم ساردس (Sardis) از زرتشت سخن میگوید و او را بمنزلهٔ تصویری از رب النوع هادران (Hadran) میدانند که در ما بوک (Mabug) مورد پرستش بوده. مواعظ کلمنت (Clement) و ایفانیوس (Epiphanius) رابطهٔ زرتشت و نمرود را گواهی میدهند. در منابع دیگر زرتشت را با شیث تورات یکی دانسته اند. اسکات در دایرة المعارف هستینگز مینویسد:

شیثیان (Sethians) از فرق گنوسی از تنویت ایرانی سرچشمه میگیرند. و اصلاً ممکن است این فرقه شعبه‌ای از آیین زرتشتی باشد، اما در ردیف دو اصل مخالف، روشنایی و تاریکی آنان به اصلی میانجی - که عبارت از روان باشد - قابل بودند و او را مانند رابجه‌ای لطیف تصور میکردند که در همه جا میکسرتد. جرقه‌های نور آسمانی با آن ظلمت آمیخته میشوند و میکوشند که خود را بیاری روان آزاد سازند. نجات آنان عاقبت بوسیلهٔ کلمهٔ (Logos) صورت میگیرد و ایشان مانند ذرات آهن که بسوی مغناطیس جذب میگردد بسوی او کشیده میشوند. در نتیجه آنان از قیود جسم و حکومت خدای سفلی رهایی یابند.

آقای هنری کرین (Henry Corbin) نوشته اند (۲)؛ تلافی بدبینی (یا درست بگوئیم تنویت) ایرانی با بدبینی (تنویت) یونانی است که معرفت (gnose) را بوجود آورده است.

شکی نیست که این نکته یک جنبه از موضوع مورد بحث را ارائه میدهد، ولی بینیم آیا واقفاً این نکته چیزی را برای ما توضیح میدهد. آیا حقیقت امر این است که درست خود این نکته است که محتاج توضیح میباشد، و اگر این رابطه را معکوس سازیم چه نتیجه‌ای عاید ما خواهد شد. زیرا باید دید که بجه علت این دو جریان ناچار بودند یکدیگر را تلافی کنند و در کجا با یکدیگر تلافی کردند؟

۱ - فرقه ای از یهود. ۲ - نقل از ترجمهٔ خطابهٔ وی در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۷ در دانشکدهٔ ادبیات تهران بدعوت انجمن ایران شناسی در موضوع «ایران شناسی و دین شناسی».

آیا محل تلاقی آنها نوع عوامل جغرافیایی است و یا تابع کیفیت وافق روحی است، یعنی تابع همان اصولی که در رد یا قبول آن مؤثر است؟

پس آیا اساسی تر نیست که از بدو امر قابل شویم باینکه چون اهل معرفت (Gnostiques) وجود داشته‌اند، تنوبت یونان و تنوبت ایران بنا بر همین دلیل با یکدیگر تلاقی نموده‌اند؟ آیا از طریق تلاقی این دو (جریان) که امری غیر ضروری و غیر قابل توضیح است میتوان معرفت (gnose) را حقیقه بیان نمود؟

این نکته است که باید بدان پی برد. قدر مسلم این است که معرفت (gnose) خود این تلاقی را برای ما توضیح میدهد، بلکه بهتر بگویم معرفت عین این تلاقی است، زیرا این تلاقی همواره قابل تصور و امکان پذیر بوده است، ولی تحقق آن بدون حضور معرفت بالفعل ممکن نیست.



محمد علی معیری - مسحور

هوای پرواز

راز نهان سازم عیان آن دلبر همراز کو
 هر دم بسوزی این ندا، «آن لعبت طناز کو»
 ای نای بی برگ و نوا همصحبتی دمساز کو
 لیکن بیدان وفا آن تریک تیر انداز کو
 در وادی درد و جنون دیوانه‌ای جانباز کو
 ای خود یرست خیره سر سوداگری بی آرزو
 در گلشن مهر و صفا یک مرغ خوش آواز کو
 راز نهان باشد بسی گوینده آن راز کو
 ای فانی صاحب نظر انجام بی آغاز کو
 اندر میان انجمن پس حافظ شیراز کو

خواهم بسوی جان یرم بال و پر پرواز کو
 در حسرت دیدار او از دل بگوش جان رسد
 تا گشتم از جانان جدا دارم بدل بس نغمه‌ها
 بر تیر مژگانش ز جان دل را هدف آورده‌ام
 تا جان نبازی در رهش کی از غمش فارغ شوی
 سودای او داری اگر سودی نیایی جز ضرر
 گلهای بیستان جلوه گر مرغان خموشندای عجب
 درد نهان باشد بسی کو آنکه درمانش کند
 آفتاب بی انجام ما در عاشقی هشتست و بس
 صافی جوان باده کهن رندان همه گرم سخن

آن عاشق جانباز کو، آن مرغ خوش آواز کو
 مسحور بیدل پس ترا بال و پر پرواز کو